

زنده ماندن یا زیستن؟ (نسخه کوتاه)

نوشته‌ی بهمن رشادی، در گفت‌وگو با هوش‌واره

این نوشته را به یاد کسانی آغاز می‌کنم که به زنده ماندن بسنده نکردند. کسانی که بخشی از زندگی، آرامش، یا حتی جان خود را گذاشتند تا زیستن برای دیگران ممکن‌تر شود. زیستن با کرامت، با انتخاب، با آینده‌ای که بشود برایش برنامه ریخت. آن‌هایی که نامشان را می‌دانیم. آن‌هایی که نامشان در شلوغی روزها گم شده. و آن‌هایی که هنوز در دل زندگی روزمره ما ادامه دارند. نوشته‌ای که می‌خواهد از مرز میان زنده ماندن و زیستن حرف بزند، باید از همین‌جا شروع کند: از احترام به کسانی که این مرز را با هزینه خودشان روشن کرده‌اند.

فهرست مطالب

- درآمد
- تاب‌آوری یا عادی‌سازی؟
- زندگی روزمره؛ جایی میان کنارآمدن و فاصله‌گرفتن
- اقتصاد؛ روشن‌ترین میدان تاب‌آوری
- وقتی سازگاری فرساینده می‌شود
- اعتمادهای کوچک در جامعه کم‌اعتماد
- ناسازگاری به‌عنوان نیروی اصلاح
- مرز باریک؛ از تحمل تا امکان تغییر
- آنچه ماند، آنچه خرج شد
- منابع

درآمد

این نوشتار از یک مشاهده ساده شروع می‌شود: جامعه ایران دوام آورده است. اما دوام آوردن همیشه یک معنا ندارد. گاهی توان است، گاهی فرسایش، بیشتر وقت‌ها هر دو. جامعه می‌تواند زیر فشار نریزد، اما برای نریختن از اعتماد و سلامت و نهاد و زبان و حافظه خرج کند. چیزهایی که قرار بود آینده را بسازند.

پس پرسش این نیست که مردم ایران «قوی» هستند یا «عادت کرده‌اند». پرسش این است: جامعه چگونه با بحران کنار آمده، چه چیزی را نگه داشته، و چه چیزی را خرج کرده؟ این نوشتار درباره همین مرز است. مرز میان زنده ماندن و زیستن.

جامعه ایران خودش را با بحران تنظیم کرده است. سی. اس. هالینگ درباره طبیعت گفته بود که سیستم ممکن است نریزد، اما برای نریختن شکلش عوض شود. [۱] در ایران هم همین شده. روشن‌ترین جایش اقتصاد است: تورم ۴۴.۶ درصد در ۲۰۲۳ و ۳۲.۵ درصد در ۲۰۲۴ به روایت بانک جهانی. [۲] اما جامعه فقط با جیبش سازگار نمی‌شود. با زبانش، با شوخی‌اش، با تعریفش از «طبیعی». بحران کم‌کم عادت می‌شود.

مثال‌های خارجی این نوشتار نسخه نیستند. آینه‌اند.

بحران در ایران از رویداد به محیط تبدیل شده است. جامعه‌ای که خودش را با محیط تنظیم می‌کند، کم‌کم از یاد می‌برد که این محیط ساخته شده است، نه طبیعی.

تاب‌آوری یا عادی‌سازی؟

تاب‌آوری و عادی‌سازی شبیه هم شروع می‌شوند، اما به یک جا نمی‌رسند. هر دو از فشار می‌آیند. تاب‌آوری جامعه را زنده نگه می‌دارد و راه آینده را باز می‌گذارد. عادی‌سازی هم جامعه را زنده نگه می‌دارد، اما حساسیتش به بحران را کم می‌کند. فرن نوریس و همکارانش تاب‌آوری را فقط «ادامه‌دادن بعد از بحران» نمی‌دانند. تاب‌آوری وقتی معنا دارد که به سلامت روان، کیفیت زندگی و توان جمعی هم وصل باشد. [۳]

سازگاری می‌تواند سالم باشد: مردم از هم مراقبت می‌کنند، کسب‌وکارها خودشان را وفق می‌دهند، طنز فشار را قابل‌تحمل می‌کند. و می‌تواند ناسالم باشد: خانواده دائماً جای نهاد حمایتی را می‌گیرد، آدم‌ها بیشتر کار می‌کنند و بدن و خواب و فراغت را می‌بازند، دورزدن جای اصلاح را می‌گیرد. دایان وان در مطالعه فاجعه شاتل چلنجر نشان داد نشانه‌های خطر در ناسا چون بارها تکرار شدند و هر بار به فاجعه نرسیدند، عادی شدند. [۴] در ایران هم خطر اصلی شاید خود بحران نباشد. خوگرفتن با بحران است. تورم، فیلترینگ، بی‌ثباتی، هرکدام اول شوک بودند و حالا عادت.

یک معیار تاب‌آوری را از عادی‌سازی جدا می‌کند: سازگاری ظرفیت آینده را نگه می‌دارد، یا خرجش می‌کند. اولی راه زیستن را باز می‌گذارد. دومی فقط زنده‌ماندن را کش می‌دهد. جامعه ایران هر دو را با هم دارد، و کار سخت، تشخیص مرز میان آن‌هاست.

زندگی روزمره؛ جایی میان کنارآمدن و فاصله گرفتن

از بیرون، جامعه ایران بسیار سازگار به نظر می‌رسد. اما این تصویر کامل نیست. همان جامعه در بعضی حوزه‌ها کنار آمده و در حوزه‌های دیگر فاصله‌اش را نگه داشته است. پرسش این است که کجا کنار می‌آید، کجا فاصله می‌گیرد، و این فاصله را چطور نشان می‌دهد.

در اقتصاد و سیاست، سازگاری بیشتر دیده می‌شود. مردم زندگی را با درآمد کمتر می‌چرخانند و در سیاست محتاط‌تر رفتار می‌کنند. این لزوماً رضایت نیست. گاهی فقط یعنی هزینه مخالفت بالاست. آلبرت هیرشمن می‌گوید وقتی یک نظم اجتماعی افت می‌کند، آدم‌ها سه راه دارند: بیرون می‌روند، اعتراض می‌کنند، یا می‌مانند و تحمل می‌کنند. [۵] در ایران هر سه راه دیده می‌شود. مهاجرت، خروج است. نوشتن و گفتن و مقاومت مدنی، اعتراض است. ماندن و چرخاندن زندگی در همان وضعیت، تحمل است. این سه راه از هم جدا نیستند. یک نفر می‌تواند در کشور بماند و ذهنش به رفتن فکر کند.

همین‌جا زبان روزمره مهم می‌شود. مردم همیشه با زبان اعتراض نمی‌کنند. شوخی می‌کنند، کنایه می‌زنند، از گرانی حرف می‌زنند. نباید هر شوخی را «مقاومت» نامید. اما این فاصله نشان می‌دهد جامعه در روایت رسمی حل نشده است. جیمز اسکات می‌گوید گروه‌هایی که زیر فشار قدرت زندگی می‌کنند دو زبان دارند. یک زبان عمومی جلوی قدرت، و یک «متن پنهان» که در خلوت و شوخی و قصه زنده می‌ماند. [۶] در ایران زبان رسمی روایت دولت را حمل می‌کند: اخلاق رسمی، تصویر رسمی از مردم، تعریف رسمی از آینده. جیمز بری نشان می‌دهد این گفتار می‌کوشد یک تصویر واحد از ملت بسازد و با صداهای قومی، مذهبی و روزمره در تنش است. [۷]

این شکاف یک‌طرفه نیست. وقتی زبان رسمی قانع‌کننده نبوده، حکومت از راه‌هایی وارد شده که به زندگی نزدیک‌ترند: سریال، ورزش، موسیقی، چهره‌های محبوب، شبکه‌های اجتماعی. زبان روزمره منطقه‌ای دست‌نخورده نیست.

این فاصله فقط در زبان نیست. در رفتار هم دیده می‌شود. مردم با پایین‌آمدن سطح زندگی کنار می‌آیند، اما سبک زندگی شخصی‌شان را نگه می‌دارند. کالای بی‌کیفیت را می‌پذیرند، اما در پوشش، بدن، موسیقی، سفر، اینترنت و رابطه حساس می‌مانند. این‌ها حکم درباره همه جامعه نیستند. نشانه‌اند.

در زندگی روزمره، جامعه هنوز سمت زیستن ایستاده است. زبان، طنز، بدن و سبک زندگی جاهایی‌اند که روایت رسمی در آن‌ها کامل ننشسته. هرچند قدرت هم بیکار ننشسته و دارد وارد همین فضا می‌شود.

اقتصاد؛ روشن‌ترین میدان تاب‌آوری

روشن‌ترین میدان سازگاری، اقتصاد است. نه چون اقتصاد مهم‌تر است. چون فشار اقتصادی هر روز خودش را به بدن و خانه تحمیل می‌کند. در اقتصاد، بحران شنیده نمی‌شود. لمس می‌شود.

تورم و افت درآمد را مردم با پوست و خون تجربه می‌کنند. گزارش‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول هم همین را با عدد تأیید می‌کنند. [۸] [۹] فشار اقتصادی گذرا نیست. محیط زندگی شده است. مردم هم منتظر نمی‌مانند. سبد خرید عوض می‌شود، کیفیت پایین‌تر پذیرفته می‌شود، پس‌انداز به طلا و ارز می‌رود، شغل دوم عادی می‌شود. بانک مرکزی اروپا همین رفتارها را در خانوارهای اروپایی در دوره تورم بالا دیده است. [۱۰] تفاوت ایران این است که این وضعیت یک دوره کوتاه نیست. مزمّن است. جان‌السّتر می‌گوید آدم‌ها خواسته‌هایشان را با آنچه در دسترس است تنظیم می‌کنند. چیزی که مدام دور می‌ماند، کم‌کم از تخیل زندگی هم حذف می‌شود. [۱۱] جامعه فقط مصرفش را کم نمی‌کند. توقعش از زندگی را هم پایین می‌آورد.

تاب‌آوری اقتصادی دو چهره دارد. چهره اول، هوش عملی مردم است. روشن‌ترین نمودش فرهنگ تعمیر است. مهدی مجیدپور در مطالعه صنایع نفت و گاز نشان می‌دهد تحریم «شمشیری دولبه» بوده: هزینه تحمیل کرده، اما توان ساخت داخلی را هم تحریک کرده است. [۱۲] اما تعمیر همیشه یک معنا ندارد. تعمیری که از تحریم می‌آید می‌تواند دانش تولید کند. تعمیری که از فقر می‌آید فقط عمر یک شیء را کش می‌دهد. معیار همان معیار آغاز نوشتار است: این سازگاری چیزی به ظرفیت آینده اضافه می‌کند، یا فقط امروز را به فردا هل می‌دهد؟

وقتی این معیار را روی صنعت دارو بگذاریم، تصویر پیچیده‌تر می‌شود. دارو موفق‌ترین نمونه خودکفایی ایران است و تقریباً همه داروی کشور داخل تولید می‌شود. اما پیوند باستانی و همکارانش نشان می‌دهند همین صنعت به مواد اولیه و فناوری وارداتی وابسته است، و تولیدکننده‌ها دیگر به دانش تازه ساخت دارو، که در دنیا مدام به‌روز می‌شود، دسترسی ندارند. [۱۳] این جایگزینی است، نه انباشت. کوبا همین هشدار را در مقیاس شصت سال نشان می‌دهد. فرهنگ پرآوازه تعمیر آنجا، به گفته خاویر کورالس، خودش سازوکار بقای حکومت بوده، نه مقدمه تغییر. [۱۴] خلاقیت زیر فشار به‌خودی‌خود جهتی ندارد. همان توانی که جامعه را سرپا نگه می‌دارد، می‌تواند وضعیت را قابل‌تحمل‌تر و در نتیجه پایدارتر کند.

چهره دوم، فرساینده است. آدم‌ها برای حفظ حداقل زندگی، بدن و روان و زمان و رابطه‌هایشان را خرج می‌کنند. جواد صالحی‌اصفهانی نشان می‌دهد سطح متوسط زندگی در ایران میان ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۹ حدود

۱۷.۷ درصد افت کرده و به سطح سال ۲۰۰۲ برگشته است. [۱۵] بهای دوام آوردن، تقریباً دو دهه بود. سندیل مولاینیتن و الدار شغیر می‌گویند کمبود فقط جیب را کوچک نمی‌کند. ذهن را هم اشغال می‌کند. [۱۶]

به همین دلیل اقتصاد خطرناک‌ترین میدان عادی‌سازی هم هست. کسی نمی‌تواند تا حل بحران غذا نخورد. همین اجبار روزمره بحران را زودتر از هر چیز به عادت تبدیل می‌کند. تورم دیگر عدد نیست. مهارت زندگی است. این سازگاری انتخاب آزاد مردم نیست. اما نتیجه‌اش فقط اقتصادی نمی‌ماند. معامله‌ها محتاط‌تر می‌شود، رابطه‌ها ابزاری‌تر، دایره کمک کوچک‌تر. فشار از سطح دولت و بازار پایین می‌آید و میان مردم پخش می‌شود.

در اقتصاد، پاسخ دیگر متعادل نیست. آنچه دیده می‌شود بیشتر مهارتِ زنده‌ماندن است تا تاب‌آوری‌ای که راه زیستن را باز نگه دارد.

وقتی سازگاری فرساینده می‌شود

سازگاری همیشه بد نیست. بدون آن، زندگی زیر فشار طولانی از هم می‌پاشد. مسئله از جایی شروع می‌شود که سازگاری، به جای حفظ زندگی، شروع کند به خرج کردن خودِ زندگی. در ادبیات تغییر اقلیم به این می‌گویند «ناسازگاری سازگارانه»: پاسخی به بحران که در بلندمدت آسیب‌پذیری را بیشتر می‌کند. [۱۷] در بخش اقتصاد دیدیم این خرج کردن در خانه چه شکلی دارد. اینجا باید دید در بدن و روان چه شکلی دارد.

بروس مک‌اون نشان می‌دهد بدن برای مواجهه با فشار خودش را تنظیم می‌کند. اگر فشار مزمن شود، خودِ این تنظیم به فرسایش تبدیل می‌شود. [۱۸] جامعه هم همین‌طور. در ایران می‌شود این را در داده‌ها دنبال کرد. تنها پیمایش ملی تشخیصی سلامت روان، در سال ۲۰۱۱، نشان داد ۲۳.۶ درصد جمعیت پانزده تا شصت و چهار ساله دست‌کم یک اختلال روان‌پزشکی داشته‌اند. نزدیک به یک نفر از هر چهار نفر. [۱۹] پیمایش غربالگری روند را نشان می‌دهد: ۲۱ درصد در ۱۹۹۹، ۲۳.۴ درصد در ۲۰۱۵، و ۲۹.۷ درصد در ۲۰۲۱. [۲۰] این عددها را باید با احتیاط خواند. اما جهت روند جای بحث ندارد. کنارش ظرفیت درمان: ۲.۴ روان‌پزشک به ازای هر صد هزار نفر، و مقابل سهم سلامت روان از بودجه، هیچ عددی. [۲۱] بار این فرسایش همان‌جا مانده که خانواده جای نهاد حمایتی نشده است.

خشونت خانگی روشن‌ترین راهی است که فشار بیرونی از آن به درون خانه می‌رود. اما اندازه‌اش در ایران معلوم نیست. دو فراتحلیل به دو عدد آشتی‌ناپذیر رسیده‌اند: حدود ۴۹ درصد و حدود ۶۶ درصد. [۲۲] سازمان جهانی بهداشت مقابل نام ایران فقط یک خط تیره گذاشته است. [۲۳] جامعه‌ای که چیزی را دیگر اندازه نمی‌گیرد، معمولاً پیش‌تر از دیدنش دست کشیده است. تصویر اما یک‌طرفه نیست. مصرف داروهای ضدافسردگی رشد کرده، ولی هنوز از آلمان و بریتانیا و سوئد پایین‌تر است. [۲۴] مسئله بدترین بودن نیست. مسئله جهت حرکت است.

بخش بزرگی از این فرسایش در هیچ پیمایشی ثبت نمی‌شود. عادت به کیفیت پایین‌تر. بی‌حسی به تخریب محیط زیست. و خطرناک‌تر از همه، کوتاه‌شدن افق اخلاقی. فروشنده فشار را به مشتری منتقل می‌کند، کارفرما به کارگر، خانواده به رابطه‌های نزدیک. آدم‌ها دایره کسانی را که در برابرشان مسئول‌اند تنگ‌تر می‌کنند. سازگاری‌ای که فقط فرد یا گروه کوچک را نجات می‌دهد و بقیه را هزینه می‌کند، فضیلت نیست. اینجا تاب‌آوری از درون تهی می‌شود. ظاهرش هنوز ادامه‌دادن است. اما زیرش، آدم‌ها کمتر به آینده فکر می‌کنند و کمتر به غریبه اعتماد می‌کنند.

سازگاری در ایران دیگر فقط جیب را خرج نمی‌کند. سلامت و افق اخلاقی را هم خرج می‌کند. بخشی از این هزینه اندازه گرفته شده، و بخش بزرگ‌ترش حتی شمرده نمی‌شود. این هزینه‌ی زنده‌ماندن است، و از حساب زیستن پرداخت می‌شود.

اعتمادهای کوچک در جامعه کم‌اعتماد

زیر فشار بحران‌های طولانی، شکل اعتماد هم عوض می‌شود. وقتی آینده روشن نیست و نهادها حس امنیت نمی‌سازند، آدم‌ها به جاهای نزدیک‌تر پناه می‌برند: خانواده، دوست، فامیل، آشنا. این پناه‌بردن را نباید سرزنش کرد. قرض، مراقبت از بچه، معرفی کار، کمک درمانی، همه از همین حلقه‌ها می‌آیند. مسئله از جایی شروع می‌شود که اعتماد در همین حلقه‌ها حبس شود و به سطح عمومی جامعه نرسد.

رابرت پاتنام میان دو نوع پیوند فرق می‌گذارد. پیوندهای درون‌گروهی، میان آدم‌های شبیه و نزدیک. و پیوندهای پل‌ساز، میان آدم‌هایی که از یک حلقه نمی‌آیند. [۲۵] جامعه‌ای که فقط پیوندهای نزدیکش را نگه می‌دارد، در بقا قوی است و در همکاری عمومی ضعیف. در ایران این تفاوت را می‌شود حس کرد. آدم به خانواده و دوست اعتماد می‌کند، اما در معامله با غریبه و در رابطه با نهادها محتاط و دفاعی است. یک پیمایش در تهران با بیش از ۳۱ هزار نفر نشان می‌دهد اعتماد از خانواده تا عموم مردم پله‌پله کم می‌شود، و حدود ۳۱ درصد پاسخ‌دهندگان در سطح پایین سرمایه اجتماعی‌اند. [۲۶]

کار را به آشنا سپردن، دنبال «یک نفر داخل اداره» گشتن، کمک‌گرفتن از رابطه به‌جای روند رسمی. این‌ها را نمی‌شود یک‌سره فساد نامید. راه‌هایی‌اند برای کم‌کردن ریسک در محیطی که سازوکار رسمی اعتماد نمی‌سازد. آلنا لدنوا همین را در روسیه شوروی دیده و «اقتصاد لطف‌ها» نامیده است. [۲۷] این راه‌ها در کوتاه‌مدت مشکل را حل می‌کنند. در بلندمدت همان سیستم را بی‌اعتمادتر می‌کنند.

اما همه شبکه‌های غیررسمی هم‌وزن نیستند. بالاتر از آدم عادی، شبکه‌هایی هستند که خود مسیر رسمی را در اختیار دارند: ارز ترجیحی، اعتبار ارزان، مجوز واردات. کوان هریس نشان می‌دهد خصوصی‌سازی در ایران بیشتر انتقال دارایی به نهادهای شبه‌دولتی بوده تا واگذاری به بخش خصوصی واقعی. [۲۸] این دو سطح یکی نیستند. آدم عادی که سراغ آشنا می‌رود، دارد به بی‌اعتمادی واکنش نشان می‌دهد. شبکه‌ای که مسیر رسمی را در اختیار دارد، دارد بی‌اعتمادی را می‌سازد. یکی نتیجه مشکل است، دیگری علت آن. هوتن شمیانی یک قدم جلوتر می‌رود: در اقتصاد متکی به رانت، سهم هر کس به نسبتش با قدرت بستگی دارد، نه به چانه‌زنی جمعی. پس صنف و اتحادیه از اساس بی‌موضوع می‌شوند. [۲۹]

مارک گرانووتر می‌گوید «پیوندهای ضعیف»، یعنی رابطه‌های نه‌چندان صمیمی، گروه‌های مختلف جامعه را به هم وصل می‌کنند. [۳۰] اگر اعتماد فقط در حلقه‌های کوچک بماند، جامعه از درون چندپاره می‌شود. کار جمعی دشوارتر می‌شود، نهادهای مدنی ضعیف‌تر، و شایستگی جایش را به رابطه می‌دهد. الینور اوستروم نشان داد همکاری پایدار با نیت خوب ساخته نمی‌شود. قاعده روشن، نظارت قابل‌اعتماد

و تجربه تکرارشونده از انصاف می‌خواهد. [۳۱] اعتماد به غریبه هم با توصیه اخلاقی ساخته نمی‌شود. نهاد می‌خواهد.

اعتماد هم دارد به همان سمت می‌رود. حلقه‌های کوچک زندگی را نگه داشته‌اند، اما به‌جای اینکه پلی به اعتماد عمومی باشند، جای آن را گرفته‌اند. جامعه‌ای که بیشتر با آشنا کار می‌کند، در زنده‌ماندن قوی است و در ساختن آینده ناتوان.

ناسازگاری به عنوان نیروی اصلاح

اگر سازگاری برای ادامه دادن لازم است، ناسازگاری برای اصلاح لازم است. جامعه‌ای که همیشه سازگار می‌شود، کم‌کم توان تشخیص خطا را از دست می‌دهد. البته هر ناسازگاری‌ای خوب نیست. ناسازگاری کور یا تخریبی خودش بخشی از فرسایش است. اما نوعی از ناسازگاری هست که کار اصلاح را می‌کند: یادآوری می‌کند که وضعیت موجود، طبیعی و نهایی نیست.

این ناسازگاری فقط اعتراض خیابانی نیست. گاهی در نپذیرفتن تحقیر دیده می‌شود. در اصرار بر کیفیت. در سبک زندگی، بدن، طنز و هنر. جیمز اسکات به این‌ها «شکل‌های روزمره مقاومت» می‌گوید: رفتارهای کوچکی که شبیه انقلاب نیستند، اما نشان می‌دهند مردم با نظم مسلط یکی نشده‌اند. [۳۲] البته هر شوخی اعتراض نیست. اگر همه چیز را مقاومت بنامیم، مقاومت بی‌معنا می‌شود. این‌ها نشانه‌اند. نشانه اینکه هنوز فاصله‌ای هست.

واسلاو هاول در «قدرت بی‌قدرتان»، که در ۱۹۷۸ در چکسلواکی کمونیستی نوشته شد، از «زندگی در حقیقت» حرف می‌زند. منظورش این نبود که هر شهروند قهرمان سیاسی شود. در نظامی که از مردم می‌خواهد در نمایش رسمی شرکت کنند، خودداری از تکرار آن نمایش، خودش شکلی از قدرت است. [۳۳] ناسازگاری گاهی یعنی آدم‌ها اجازه ندهند زبان رسمی همه تجربه‌شان را تصاحب کند.

اما نشانه با ظرفیت فرق دارد. جامعه‌هایی که از زیر نظم کمونیستی بیرون آمدند، همه یک مسیر نرفتند. تفاوت در این بود که هر جامعه زیر فشار چه چیزهایی را نگه داشته بود: نهاد مستقل، حافظه مقاومت، شبکه اعتماد، تجربه سازمان‌یابی. خوان لینتس و آلفرد استپان می‌گویند گذار پایدار به چند میدان آماده نیاز دارد: جامعه مدنی، جامعه سیاسی، حاکمیت قانون، دستگاه اداری مؤثر، و اقتصادی که در قدرت سیاسی حل نشده باشد. [۳۴] در لهستان، گژگوش اکی‌یرت و یان کوبیک نشان می‌دهند تجربه جنبش همبستگی نه فقط در فروپاشی نظم کمونیستی، که در تثبیت دموکراسی پس از آن هم نقش داشت. [۳۵] خشم اجتماعی اگر به شبکه و سازمان و زبان مشترک تبدیل نشود، زود مصرف می‌شود.

در ایران، ناسازگاری در سال‌های اخیر در پوشش، بدن، اینترنت، طنز، هنر و روایت زنان از خودشان دیده شده است. هیچ‌کدام به‌خودی‌خود به اصلاح ساختاری نمی‌رسند. اما نشان می‌دهند جامعه هنوز با عادی‌سازی بحران یکی نشده است. مسئله این است که این ناسازگاری‌ها چطور از نشانه به ظرفیت برسند. اگر خشم پراکنده بماند، فرسوده می‌شوند. اگر به مهاجرت تبدیل شوند، انرژی از کشور خارج می‌شود. اگر در شوخی بمانند، بحران را قابل‌تحمل‌تر می‌کنند، اما تغییرش نمی‌دهند. جامعه به هر دو نیرو نیاز دارد. سازگاری برای زنده‌ماندن، ناسازگاری برای سالم‌ماندن. ناسازگاری یعنی جامعه هنوز

می‌تواند بگوید این کیفیت زندگی کافی نیست، این تحقیر طبیعی نیست، این آینده کوچک‌شده سرنوشت قطعی نیست.

ناسازگاری در ایران کم نیست. آنچه کم است، راهی است که ناسازگاری را به نیروی جمعی تبدیل کند. و این راه خودبه‌خود بسته نمانده. بسته نگه داشته شده است.

مرز باریک؛ از تحمل تا امکان تغییر

حالا دیگر پرسش این نیست که جامعه ایران چقدر تاب‌آور است. پاسخش را می‌دانیم: بسیار. پرسش این است که این تاب‌آوری تا کجا فضیلت است، و از کجا به عادی‌سازی وضعیتی تبدیل می‌شود که نباید عادی شود؟ آدم‌ها نمی‌توانند هر روز با تمام شدت بحران زندگی کنند. باید بخندند، کار کنند، بچه بزرگ کنند. این شرط زنده ماندن است. اما اگر همین تحمل باعث شود جامعه دیگر افت کیفیت زندگی را نبیند و تحقیر را طبیعی بداند، تاب‌آوری از درون معنا عوض کرده است.

آمارتیا سن می‌گوید مسئله توسعه فقط بقا نیست. مهم این است که انسان‌ها چه امکان‌هایی برای انتخاب و ساختن زندگی‌ای دارند که برایشان ارزشمند است. [۳۶] آویشای مارگالیت می‌گوید جامعه شایسته، جامعه‌ای است که نهادهایش مردم را تحقیر نکنند. [۳۷] در بحران‌های طولانی، خطر فقط فقر نیست. خطر این است که تحقیر هم عادی شود. جامعه‌ای که فقط یاد بگیرد با کیفیت پایین‌تر و افق کوتاه‌تر زندگی کند، هنوز زنده است. اما زندگی‌اش کوچک‌تر شده است.

پس پرسش این است: هنگام گذراندن امروز، چه چیزی از فردا باقی می‌ماند؟ چهار نگرانی از دل این بحث بیرون می‌آید. نخست، اعتماد عمومی. خانواده و آشنا زندگی را نگه می‌دارند، اما آینده مشترک با همین حلقه‌ها ساخته نمی‌شود. دوم، فضاهایی که جامعه در آن‌ها همکاری را تمرین می‌کند: یک انجمن، یک صنف، یک رسانه مستقل. اگر ضعیف شوند، خشم و امید هر دو پراکنده می‌مانند. سوم، زبان. جامعه‌ای که نتواند تجربه‌اش را بیرون از زبان رسمی روایت کند، کم‌کم قدرت فهمیدن تجربه خودش را هم از دست می‌دهد. چهارم، حافظه. جامعه‌ای که فراموش کند چه چیزهایی را از سر گذرانده، همان خطاها را راحت‌تر دوباره می‌پذیرد. هر چهار به یک چیز برمی‌گردند: توان همکاری با کسانی که شبیه ما نیستند.

اما اینجا باید دقیق بود، وگرنه حرف به سرزنش جامعه می‌رسد. این توان فقط زیر فشار فرسوده نشده است. جایی که باید تمرین می‌شد، بسته نگه داشته شده. سازمان بین‌المللی کار دو مقاله‌نامه یا کنوانسیون بنیادین درباره آزادی تشکل دارد، شماره ۸۷ و ۹۸. ایران هیچ‌کدام را نپذیرفته است. کمیته آزادی انجمن همین سازمان بارها از دولت ایران خواسته تکثر تشکل‌های کارگری و کارفرمایی را به رسمیت بشناسد. [۳۸] یعنی محدودیت متوجه یک طبقه نیست. متوجه خود امکان تشکل مستقل است. آنجا هم که تشکلی مجوز می‌گیرد، خود مجوز کار محدود کردن را می‌کند. شهرام اکبرزاده و همکارانش نشان می‌دهند سازمان‌های ثبت‌شده زنان خدمات و آموزش می‌دهند، اما برای حفظ همان مجوز، آگاهانه از مطالبه تغییر قانون فاصله می‌گیرند. [۳۹] اوستروم می‌گفت همکاری پایدار قاعده روشن می‌خواهد. اما شرط مقدم‌تری هم هست: اینکه مردم اصلاً اجازه داشته باشند قاعده خودشان را

بسازند. جامعه‌ای که دهه‌ها اجازه ساختن نداشته، در روز بازسازی با چیزی سخت‌تر از ویرانه روبه‌روست: با نداشتن تمرین.

همین‌جا می‌شود فهمید چرا ستایش بی‌قیدوشرط تاب‌آوری خطرناک است. وقتی از تاب‌آوری مردم تعریف می‌کنیم، ممکن است ناخواسته فشار را زیبا کنیم و از ساختارهایی که بحران را ساخته‌اند نپرسیم. اما نادیده‌گرفتن تاب‌آوری هم خطاست. جامعه ایران در دل همین وضعیت راه ساخته، ساخته، شبکه ساخته. این ظرفیت واقعی است. مسئله این است که نباید فقط صرف تحمل شود. امید از همین‌جا می‌آید. نه از خوش‌بینی، بلکه از اینکه جامعه هنوز می‌تواند میان ادامه‌دادن و پذیرفتن فرق بگذارد. پس شاید پرسش این باشد: با چه چیزهایی نباید بیش از این سازگار شویم؟ با بی‌اعتمادی عمومی؟ با حذف آینده از تخیل روزمره؟ با این تصور که زندگی معمولی یعنی فقط زنده‌ماندن؟

تازه‌ترین نمونه همین پرسش، جنگ است. تورم و فیلترینگ سال‌هاست ته‌نشین شده‌اند. جنگ هنوز به آن مرحله نرسیده است. نمی‌دانیم چقدر طول می‌کشد. همین ندانستن، جنگ را به آزمون زنده این نوشتار تبدیل می‌کند. جایی که می‌شود عادی‌سازی را در حال شکل‌گرفتن دید. اگر جنگ طولانی شود، جامعه به احتمال زیاد زبان تازه می‌سازد، شوخی تازه می‌سازد، آستانه تحملش را بالا می‌برد. بخشی از این شرط زنده‌ماندن است. اما اگر جنگ از وضعیت استثنایی به زمینه عادی زندگی سر بخورد، هزینه‌اش را از آینده می‌پردازیم. جنگ چیزی نیست که جامعه با تصمیم خودش تمامش کند. اما میان «پایان‌دادن به جنگ» و «تعیین نسبت خود با جنگ» فاصله هست. جامعه می‌تواند تصمیم بگیرد در این مدت چه چیزهایی را تحویل ندهد: زبانش، استانداردهایش، حساسیتش به تحقیر، و این تشخیص که وضعیت موجود استثنایی است نه طبیعی. و شاید خود این احساس که «کاری از دست ما بر نمی‌آید» هم بخشی از همان سازگاری باشد. فشار طولانی، دایره آنچه را ممکن می‌دانیم هم تنگ می‌کند.

امید در خود تاب‌آوری نیست. در توان تشخیص لحظه‌ای است که دیگر نباید تاب آورد. لحظه‌ای که زنده‌ماندن، دیگر راهی به زیستن ندارد.

آنچه ماند، آنچه خرج شد

از بیرون، ادامه دادن مردم شبیه قدرت به نظر می‌رسد. تا حدی هم هست. اما این قدرت بی‌زخم نیست. جامعه هنوز ایستاده، و ایستادنش را باید با دقت دید: با آنچه نگه داشته، و با آنچه برای نگه داشتن خودش خرج کرده است. همین جامعه با بحران یکی نشده است. هنوز زبان خودش را می‌سازد. هنوز شوخی می‌کند. هنوز روایت رسمی را کامل نمی‌پذیرد. این فاصله‌ها همیشه کافی نیستند. اما نشان می‌دهند عادی‌سازی کامل نشده است.

پس مسئله فقط این نیست که ایران چگونه دوام آورده است. مسئله این است که این دوام به کدام سمت می‌رود. کاری که از یک نوشتار برمی‌آید، این است که خطر را از نوع درستش نشان دهد. خطر اصلی، فروپاشی ناگهانی نیست. خطر آرام‌تر است: اینکه آینده آن قدر کوچک شود که دیگر نبودنش به چشم نیاید.

جامعه ایران زنده مانده است، و این دستاورد کمی نیست. اما زنده ماندن را نباید با زیستن اشتباه گرفت. و هرچه این دو بیشتر یکی گرفته شوند، بازگشت از آن سخت‌تر می‌شود.

منابع

- [۱] سی. اس. هالینگ، «تاب‌آوری و پایداری سیستم‌های بوم‌شناختی» (Resilience and Stability of Ecological Systems, ۱۹۷۳). [۲] annualreviews.org بانک جهانی، «شاخص تورم مصرف‌کننده ایران» (Inflation, consumer prices, annual % – Iran, Islamic Rep., World Bank Open Data). [۳] data.worldbank.org فرن اچ. نوریس و همکاران، «تاب‌آوری اجتماع به‌مثابه استعاره، نظریه، مجموعه ظرفیت‌ها و راهبرد آمادگی در برابر بحران» (Community Resilience as a Metaphor, Theory, Set of Capacities, and Strategy for Disaster Readiness, ۲۰۰۸). [۴] doi.org دایان وان، «تصمیم پرتاب چلنجر: فناوری پرخطر، فرهنگ و انحراف در ناسا» (The Challenger Launch Decision: Risky Technology, Culture, and Deviance at NASA, ۱۹۹۶). [۵] psnet.ahrq.gov آلبرت او. هیرشمن، «خروج، اعتراض و وفاداری: واکنش به افول در بنگاه‌ها، سازمان‌ها و دولت‌ها» (Exit, Voice, and Loyalty, ۱۹۷۰). [۶] hup.harvard.edu جیمز سی. اسکات، «سلطه و هنرهای مقاومت: متن‌های پنهان» (Domination and the Arts of Resistance: Hidden Transcripts, ۱۹۹۰). [۷] yalebooks.yale.edu جیمز بری، «تک‌گویی و اقتدار در ایران: ناهم‌آوایی قومی و مذهبی در جمهوری اسلامی»، فصلی از کتاب «تخیل تک‌گویانه» (The Monologic Imagination, Oxford University Press). [۸] academic.oup.com بانک جهانی، «نمای کلی اقتصاد ایران» (Iran Overview, World Bank). [۹] worldbank.org صندوق بین‌المللی پول، «چشم‌انداز اقتصاد جهانی، آوریل ۲۰۲۶: اقتصاد جهانی در سایه جنگ» (World Economic Outlook, April 2026: Global Economy in the Shadow of War). [۱۰] imf.org بانک مرکزی اروپا، «واکنش خانوارها به تورم بالا» (Economic Bulletin – Households' Response to High Inflation, ۲۰۲۴). [۱۱] ecb.europa.eu جان الستر، «انگور ترش: مطالعاتی در باب واژگونی عقلانیت» (Sour Grapes: Studies in the Subversion of Rationality, ۱۹۸۳). [۱۲] cambridge.org مهدی مجیدپور، «پیامدهای ناخواسته تحریم‌های آمریکا بر صنایع ایران» (The Unintended Consequences of US-led Sanctions on Iranian Industries, Iranian Studies, ۴۶(۱): ۱-۱۵، ۲۰۱۳). [۱۳] doi.org پیوند باستانی و همکاران، «چالش تحریم‌های سیاسی-اقتصادی بر تأمین دارو در ایران: یک مطالعه کیفی» (Challenge of Politico-Economic Sanctions on Pharmaceutical Procurement in Iran: A Qualitative Study, Iranian Journal of Medical Sciences, ۴۷(۲): ۱۵۲-۱۶۱، ۲۰۲۲). [۱۴] pmc.ncbi.nlm.nih.gov خاویر کورالس، «دولت دروازه‌بان: اصلاحات اقتصادی محدود و بقای رژیم در کوبا، ۱۹۸۹-۲۰۰۲» (The Gatekeeper State: Limited Economic Reforms and Regime Survival in Cuba, 1989-2002, Latin American Research Review, ۳۹(۲): ۳۵-۶۵، ۲۰۰۴). [۱۵] doi.org جواد

صالحی‌اصفهانی، «اثر تحریم‌ها بر رفاه خانوار و اشتغال در ایران» (The impact of sanctions on household welfare and employment in Iran, Middle East Development Journal, ۱۵(۲): ۲۰۲۳، ۲۲۱-۱۸۹). [۱۶] doi.org سندیل مولاینیتن و الدار شفیر، «کمبود: چرا داشتن خیلی کم این‌قدر اهمیت دارد» (Scarcity: Why Having Too Little Means So Much, ۲۰۱۳). [۱۷] iq.harvard.edu هیئت بین‌دولتی تغییر اقلیم (IPCC)، «گزارش ارزیابی ششم، گروه کاری دوم، ضمیمه واژه‌نامه» (AR6 WG2, Annex II: Glossary, ۲۰۲۲). [۱۸] ipcc.ch بروس اس. مک‌اون، «محافظت و آسیب در استرس حاد و مزمن: آلوستازی، بار اضافی آلوستاتیک و ارتباط آن با آسیب‌شناسی اختلالات روان‌پزشکی» (Protection and Damage from Acute and Chronic Stress: Allostasis and Allostatic Overload and Relevance to the Pathophysiology of Psychiatric Disorders, Annals of the New York Academy of Sciences, ۱۰۳۲: ۱-۷، ۲۰۰۴). [۱۹] doi.org ونداد شریفی و همکاران، «شیوع دوازده‌ماهه اختلالات روان‌پزشکی در ایران: پیمایش ملی سلامت روان، ۲۰۱۱» (Twelve-month Prevalence and Correlates of Psychiatric Disorders in Iran: The Iranian Mental Health Survey, 2011, Archives of Iranian Medicine, ۱۸(۲): ۷۶-۸۴، ۲۰۱۵). [۲۰] journalaim.com احمدعلی نوربالا و همکاران، پیمایش‌های وضعیت سلامت روان جمعیت بزرگسال ایران - سه موج ۱۹۹۹، ۲۰۱۵ و ۲۰۲۱ (Archives of Iranian Psychiatry ۱۸۴: ۷۰-۷۳، ۲۰۰۴). [۲۱] doi.org سازمان جهانی بهداشت، «اطلس سلامت روان ۲۰۲۴ - نمای کشوری ایران» (Mental Health Atlas 2024 - Country profile: Iran, Islamic Republic of, ۲۰۲۵). [۲۲] who.int فراتحلیل از پژوهش‌های داخلی درباره خشونت خانگی در ایران، با نتایج ناهمخوان: حمیده حاج‌نصیری و همکاران، «خشونت خانگی علیه زنان ایرانی: مرور نظام‌مند و فراتحلیل» (Domestic Violence Among Iranian Women: A Systematic Review and Meta-Analysis, Iranian Red Crescent Medical Journal, ۱۸(۶)، ۲۰۱۶). [۲۳] doi.org سازمان جهانی بهداشت، «برآوردهای شیوع خشونت علیه زنان، ۲۰۲۳» - پیوست ۱۰، جدول A10.1، که ردیف ایران در آن بدون برآورد ثبت شده است (Violence against women prevalence estimates, 2023). [۲۴] who.int ف. سلیمانی و همکاران، «الگوی مصرف و هزینه داروهای ضدافسردگی در ایران از ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۳ در مقایسه با دیگر کشورها» (Antidepressant Utilization and Cost in Iran from 2006 to 2013 in Comparison with Other Countries, Journal of Epidemiology and Global Health, ۸(۳-۴): ۲۱۳-۲۱۹، ۲۰۱۸). doi.org

[۲۵] رابرت دی. پاتنام، «بولینگ به تنهایی: فروپاشی و احیای اجتماع آمریکایی» (Bowling Alone, ۲۰۰۰). [۲۶] beyondintractability.org محسن اسدی لاری و همکاران، «شناسایی عوامل مرتبط با سرمایه اجتماعی با استفاده از تحلیل مسیر: پیمایشی جمعیت‌محور در تهران» (Identifying associated factors with social capital using path analysis: A population-based survey in Tehran, Iran – Urban HEART-2, Medical Journal of the Islamic Republic of Iran, ۳۰: ۴۱۴, ۲۰۱۶). [۲۷] pmc.ncbi.nlm.nih.gov آنا و. لدنوا، «اقتصاد لطف‌ها: بلات، شبکه‌سازی و اشکال غیررسمی مبادله در روسیه» (Russia's Economy of Favours: Blat, Networking and Informal Exchange, ۱۹۹۸). [۲۸] books.google.com کوان هریس، «برآمدن دولت پیمانکار: سیاست شبه‌خصوصی‌سازی در جمهوری اسلامی ایران» (The Rise of the Subcontractor State: Politics of Pseudo-Privatization in the Islamic Republic of Iran, International Journal of Middle East Studies, ۴۵(۱): ۴۵-۷۰، ۲۰۱۳). [۲۹] doi.org هوتن شمبیاتی، «دولت رانتیر، گروه‌های منفعتی و پارادوکس استقلال: دولت و کسب‌وکار در ترکیه و ایران» (The Rentier State, Interest Groups, and the Paradox of Autonomy: State and Business in Turkey and Iran, Comparative Politics, ۱۹۹۴). [۳۰] jstor.org مارک گرانووتر، «قدرت پیوندهای ضعیف» (The Strength of Weak Ties, ۱۹۷۳). [۳۱] journals.uchicago.edu الینور اوستروم، «حکمرانی بر منابع مشترک» (Governing the Commons, ۱۹۹۰)؛ جایزه نوبل اقتصاد ۲۰۰۹. [۳۲] nobelprize.org جیمز سی. اسکات، «سلاح‌های ضعیفان: صورت‌های روزمره مقاومت دهقانی» (Weapons of the Weak: Everyday Forms of Peasant Resistance, ۱۹۸۵). [۳۳] yalebooks.yale.edu «قدرت بی‌قدرتان» (The Power of the Powerless, ۱۹۷۸). [۳۴] europarl.europa.eu خوان جی. لینتس و آلفرد استپان، «مسائل گذار دموکراتیک و تثبیت آن» (Problems of Democratic Transition and Consolidation, ۱۹۹۶). [۳۵] blogs.worldbank.org گزگوش اکی‌پرت و یان کوبیک، «جامعه مدنی شورشی: اعتراض مردمی و تثبیت دموکراتیک در لهستان، ۱۹۸۹-۱۹۹۳» (Rebellious Civil Society: Popular Protest and Democratic Consolidation in Poland, 1989-1993). [۳۶] press.umich.edu آمارتیا سن، «رویکرد قابلیت‌ها» (The Capability Approach, Stanford Encyclopedia of Philosophy, ۱۹۹۶). [۳۷] plato.stanford.edu آویشای مارگالیت، «جامعه شایسته» (The Decent Society, ۱۹۹۶). [۳۸] hup.harvard.edu «مقاله‌نامه‌های شماره ۸۷ (آزادی انجمن و حمایت از حق تشکل، ۱۹۴۸) و شماره ۹۸ (حق سازمان‌یابی و مذاکره جمعی، ۱۹۴۹) در پایگاه NORMLEX، و پرونده شماره ۲۵۰۸ کمیته آزادی انجمن درباره ایران» (ILO NORMLEX; Committee on Freedom of Association, Case No. 2508). normlex.ilo.org [۳۹] شهرام اکبرزاده، ربکا بارلو و سوسن نصیرپور، «سازمان‌های مردم‌نهاد ثبت‌شده و دفاع از حقوق

زنان در ایران» (Registered NGOs and advocacy for women in Iran, Third World Quarterly),
۲۰۲۱، ۱۴۸۸-۱۴۷۵: (۴۲(۷). doi.org